

بازنمایی ساختارهای معنایی توسعه در استان کهگیلویه و بویراحمد (مورد مطالعه شهر باشت)

نوع مقاله: پژوهشی

^۱ بهادر عسکری

^۲ میثم موسائی

^۳ اکبر طالبپور

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۲۵

چکیده

اساس مقاله حاضر بررسی ساختارهای معنایی توسعه در منطقه باشت از توابع استان کهگیلویه و بویراحمد است به لحاظ روش‌شناسی از رویکرد پدیدارشناسی به عنوان روش کیفی استفاده شده است. با تکنیک مصاحبه اطلاعات گردآوری و پس از تجزیه و تحلیل داده‌ها براساس رویه‌های تحلیلی پدیدارشناسی درون‌مایه‌های فرعی و اصلی کشف و به توصیف ساختاری و زمینه‌ای تجربه زیسته مشارکت‌جویان پرداخته شده است. تأثیرات تکنولوژی، بوروکراسی، شهرنشینی و رسانه‌ها باعث پدیداری تعاریف خاصی از توسعه در ساحت آگاهی مشارکت‌جویان شده است.

کلمات کلیدی: توسعه، پدیدارشناسی، جهان زیست، بین‌الاذهان، تجربه زیسته، زمان‌مندی

طبقه‌بندی JEL: O, O10

^۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی اقتصاد و توسعه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات، تهران
askariradin1393@gmail.com

^۲ استاد دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)
mousaaei@ut.ac.ir

^۳ دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی و اقتصاد، دانشگاه الزهرا، تهران، ایران
a.talebpour@alzahra.ac.ir

مقدمه

توسعه به عنوان آرمان برخی از ملل جهان به مقوله‌ای دست‌نیافتی تبدیل شده است. کنش‌گران اجتماعی این جوامع اعم از سیاست‌مداران و روش‌فکران از منظرها و دیدگاه‌های مختلف برای رسیدن به اتوپیای خود به آزمون و خطای اجرای توسعه براساس مکاتب، دیدگاه‌ها و رویکردها و استراتژی‌های رایج توسعه به مثابه امر موجود توسعه با استمداد از مکاتب نوسازی و واپشتگی، نظام جهانی و ... می‌پردازنند. ولی هر بار با ناکامی مواجه می‌شوند. حلقه مفقوده این نوع از مطالبه توسعه عدم انطباق این پارادایم‌ها و مکاتب و نظریه‌ها و استراتژی‌ها با فرهنگ و ساختار جوامع در حال توسعه است. کنش‌گران و روش‌فکرانی که در برج عاج به کنش‌گری و فلسفه‌ورزی در امر توسعه مشغولند، منادیان و مجریان واقعی توسعه نیستند. خطاهای تبعیت از پارادایم‌های قبلی ضرورت برونوفرت از وضعیت موجود و بازاندیشی در فهم پدیده توسعه و لواحق آن را برای ما آشکار می‌کند. با گذار از پارادایم‌های توسعه که به هویت و تاریخ بی‌توجه و سوزه‌های فعل فرهنگی را به ابزه‌های منفعل تبدیل و آگاهی سوزه‌های انسانی را نادیده می‌گیرند. باید قطعه‌های مختلف یک کشور را بفهمیم و با معرفتی خاص ساختار معنایی زبان بومی آن قطعه‌های خاص را به مثابه عقلانیت کارکردی به عنوان مکانیزم برونوفرت جهت ترسیم نقشه جامعه و تحقق اتوپیای توسعه عملیاتی کنیم. با نقد پارادایم‌های مسلط قبلی پارادایم متناسب برای توسعه جامعه ایرانی را پارادایمی تفسیری تعریف می‌کنیم. زیرا واقعیت امر توسعه را برساختی می‌دانیم. رویکرد کیفی به لحاظ فلسفی مبتنی بر موضع پدیدارشناسی است و بر درک معنای رویداد توسط افراد مورد بررسی تأکید دارد و افراد و دنیای آنان را به صورت چیزهایی در نظر می‌گیرد که هم‌دیگر را می‌سازند. به طور کلی پژوهش کیفی ریشه در ضد اثبات‌گرایی و رویکرد پدیدارشناسی داشته و فردنگر است. بنابراین ماهیتاً طبیعت‌گرا است و هدف اصلی آن درک حیات اجتماعی و معنایی است که افراد به زندگی روزمره خود می‌دهند (ایمان، به نقل از صدقی، ۱۳۸۶).

روش کیفی از حیث هستی‌شناسی غالباً بر ساخت گرایست و انسان را موجودی خود مختار، معنا‌آفرین و خالق واقعیت‌های اجتماعی می‌داند (محمدپور، ۱۳۸۸). بنابراین در پاسخ به این پرسش که ماهیت واقعیت توسعه چیست؟ ماهیت واقعیت توسعه را ذهنی، ناملموس و متعدد و از منظر مشارکت‌جویان بررسی می‌شود. پس واقعیت توسعه بر مبنای مفروضات هستی‌شناسانه، همان بر ساخت اجتماعی کنش‌گران است و قبل از تفسیر توسط کارگزاران و کارشناسان برنامه‌ریزی و توسعه در کشور از سوی خود کنش‌گران بر مبنای عقلانیت بومی بر ساخت می‌شود. به لحاظ معرفت‌شناسی، معرفت بر ساخته تعامل اجتماعی و فهم تفسیری است و پژوهش‌گر در تعامل با تحقیق شونده است (ازکیا، ۱۳۹۶: ۷۱). معرفی توصیف بسیط به منزله هدف نظریه، جهت‌گیری

علمی نسبت به معرفت، پذیرش دانش عامه به منزله معرفت و پذیرش ارزش به مثابه بخش جدایی‌ناپذیر تحقیق، ویژگی اساسی معرفت‌شناسی پارادایم تفسیری است (همان، ۴۸-۵۶). معرفت توسعه در ایران را مأخذ معانی و مفاهیم روزمره می‌دانیم و برای تولید دانش و معرفتی مرتبط با توسعه به سراغ مردم می‌رویم و جان کلام آنان مبنای تولید دانش خواهد بود. این نوع تحقیق در مورد توسعه روش‌شناسی خاص خود را می‌طلبید. فرآیند تحقیق به صورت استقرابی و همزمان باعث تولید مقولات و طرح‌ها در زمان انجام تحقیق با توجه به زمینه خواهد بود (همان، ۷۲).

پدیدارشناسی در حوزه مطالعات توسعه اجتماعات محلی زمینه‌ای را برای بازخوانی و به عرصه کشاندن نظریه‌ها و الگوهای متکثر در باب توسعه فراهم می‌کند و بینش پدیدارشناسی که کل نگر است، با بررسی اجتماعات خاص و توجه به ضرورت‌های محلی می‌تواند به تولید الگوی يومی و محلی برای توسعه کمک کند. لذا توسعه به عنوان امر اجتماعی و انسانی را با روشی کیفی و دیدگاهی کل نگر^۱ بررسی می‌کنیم تا امر انسانی و اجتماعی توسعه را به اجزا تقسیم نکنیم و این پدیده را در کلیت آن درک کنیم (ازکیا، ۱۳۹۶: ۷۷). تفهیم، درک و تشریح کنش اجتماعی معنادار در محیط و جستجوی شواهد و مدارک در بستر تعامل‌های اجتماعی سیال و به ظاهر عادی مهمترین ویژگی‌های روش‌شناختی روش کیفی به حساب می‌آیند (محمدپور، ۱۳۸۸). ازکیا و دیگران (۱۳۹۶) به نقل از میلر و بربور^۲ (۲۰۰۳)، یکی از مهمترین واکنش‌ها در مقابله و تصحیح پوزیتیویسم را پدیدارشناسی می‌دانند. پدیدارشناسی توصیف و اکتشاف و تجزیه و تحلیل پدیدارها است و تنها دنبال حقیقت پدیده ذهنی نیست و علاوه بر توضیح ذهن، توضیح و تفسیر محتوا و موضوع ذهن هم هست. خواه آن موضوع وجود واقعی داشته باشد و موافق با دنیای خارج باشد و خواه وجود داشته باشد و موافق با دنیای خارج نباشد (ازکیا، ۱۳۹۶: ۸۱۶). ازکیا و دیگران (۱۳۹۶) به نقل از هالووی و ویلر^۳ (۲۰۱۰)، مسئله اصلی برای هوسل زمینه‌یابی حقیقت در تجربه است و برای این کار باید شیوه‌های گوناگون ساختن معنا به وسیله آگاهی انسان و به واسطه ادراک و زبان شناخته شود. این همان پدیدارشناسی است که هدفش بررسی چگونگی پدیدارشدن جهان در آگاهی انسان است. پدیدارشناسی نشان می‌دهد جهان بیش از آن که موضوع شناخت باشد تجربه‌ای است که در آن زیست می‌کنیم. یعنی تجربه‌ای ذهنی است و نه عینی. باید دنبال نقطه اولیه تماس انسان و جهان باشیم که در تجربه ما وجود دارد (همان، ۸۱۸). هوسل پدیدارشناسی را فهم و توصیف پدیدارها و علم به تجربه هر پدیدار خاص می‌دانست (احمدی، ۱۳۸۲: ۱۶۸). پدیدارشناسی به مثابه یک روش به معنای بررسی و شناسایی تجربه‌های زیسته افراد در

¹ Holistic

² Miller and Brewer

³ Holloway and Wheeler

موقعیت‌های مختلف است (منصوریان، ۱۳۹۴). در این مقاله ساختارهای معنایی توسعه در استان کهگیلویه و بویراحمد (مورد مطالعه شهر باشت) را با رویکردی پدیدارشناسی مورد بررسی قرار می‌دهیم تا واقعیت توسعه را براساس زمینه و بافت محلی بررسی و به ذات تجربه زیسته برسیم.

مبانی نظری

توسعه به صورت فراگیر بعد از جنگ جهانی دوم مطرح شده است و در لغت به معنای خروج از لفاف است. در قلب نظریه نوسازی لفاف همان جامعه سنتی و فرهنگ و ارزش‌های مربوط به آن است که جوامع برای متجددشدن باید از این مرحله سنتی خارج شوند. توسعه، مقوله‌ای ارزشی، جریانی چند بعدی و پیچیده و مرتبط با مفهوم بهبود است (از کیا، ۱۳۸۷: ۷-۸). مایکل تودارو^۱ توسعه را جریانی چند بعدی می‌داند که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه کردن فقر مطلق است. توسعه نشان می‌دهد که مجموعه نظام اجتماعی هماهنگ با نیازهای اساسی افراد در داخل نظام از حالت نامطلوب گذشته خارج و به سوی وضع و حالتی از زندگی که از نظر مادی و معنوی بهتر است، سوق می‌یابد (تودارو، ۱۳۵). گونار میردال^۲ در تعریف توسعه بر ابعاد رفاهی تأکید می‌کند و توسعه را فرآیند دورشدن از توسعه‌نیافتگی می‌دانند و آن را به معنای رهایی از فقر تعریف می‌کنند (میردال، ۱۵۳). پیتر دونالدسون^۳ توسعه را به وجود آوردن تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، گرایش‌ها و نهادها برای تحقق کامل هدف‌های جامعه می‌دانند. فرآیند توسعه نیاز به مشارکت مردم دارد تا همه مردم در آن مشارکت اصیل نداشته باشند، توسعه ممکن نخواهد بود (از کیا، ۱۳۷۷: ۸). هتنه^۴ (۱۹۳۹) توسعه را مقوله‌ای نرماتیو می‌داند که تعریف آن تحت تأثیر وضعیت‌ها تفاوت می‌کند و آن را باید در ظرف تاریخی و چارچوب تاریخی تعریف کرد و به همین دلیل اجماع عام در مورد مضمون و معنا و تعریف آن وجود ندارد (هتنه، ۱۳۹۶: ۱۵). بنای‌این درخصوص توسعه تعاریف متفاوتی وجود دارد. ولی نقطه اشتراک تعاریف در این است که رفاه جامعه در کل و به طور مداوم و پیوسته افزایش می‌یابد (روزبهان، ۱۳۹۴: ۲۱۵). این آرمان در طول تاریخ خود یعنی از نیمه دوم قرن بیستم تا به امروز تحولات پارادایمی زیادی را به خود دیده است. طی نیمه دوم قرن بیستم بیشتر مفهومی اهدایی و تحت تأثیر مکاتب نوسازی و وابستگی بود. بیشتر برنامه‌ریزی‌های صورت گرفته در این حوزه تحت تأثیر مباحث صرف علمی خردگرایی و اثبات‌گرایی بود. در اواخر

¹ Michael Todaro

² Gonar Mirdal

³ Peter Donaldson

⁴ Hettne

قرن بیستم و اوایل سده حاضر پارادایم توسعه بیشتر با رویکردهای نرم‌تر و برنامه‌ریزی‌های متأثر از مفاهیم و نظریه‌های اجتماعی، سیاسی و کیفی نسبیت‌گرایی، تأویل‌گرایی، دموکراسی و ... یعنی نوعی گذار از رویکرد سخت توسعه به رویکرد نرم و انسان محور همراه بوده است (از کیا و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۱-۱۲). توسعه در دهه ۱۹۵۰ تحت تأثیر مکتب نوسازی توسط محققین آمریکایی برنامه‌ای برای پیشبرد نوسازی در کشورهای جهان سوم بود. محققین مزبور تحت نفوذ شدید نظریه تکامل‌گرایی، مفهوم نوسازی را در قالب یک مرحله غیرقابل بازگشت رو به پیشرفت و درازمدت تصویر نمودند که به سمت الگوی جامعه آمریکایی سیر می‌کرد و تحت تأثیر نظریه کارکرد‌گرایی پارسونز^۱، نوسازی و سنت را دو مفهوم متمایز و متباین قلمداد می‌کردند. این مکتب در اوخر دهه ۱۹۶۰ در معرض انتقادات جدی قرار گرفت و با اصلاح مفروضات خود، سنت و الگوهای خاص توسعه هر کشور را پذیرفتند. این اصلاحات ذیل مکتب نوسازی جدید به کار خود ادامه داد (سو، ۱۳۸۸: ۲۴۹-۲۵۰). اگرچه مکتب نوسازی یک محصول آمریکایی بود اما پایه‌های مکتب وابستگی در جهان سوم بود و با اقتباس از نظریات انقلابی اکلا و نئومارکسیسم تصویری از مناسبات کشورهای جهان سوم و غرب ارائه داد که حاکی از نوعی روابط اقتصادی تحمیل شده از خارج مبتنی بر بهره‌کشی وابسته و خلاف جهت توسعه مستقل و مدافعان قطع همه رشته‌های پیوند کشورهای جهان سوم و غرب بود. در اوایل دهه ۱۹۷۰ اصلاحاتی را در مفروضات اساسی خود به عمل آورند و علاوه بر بعد اقتصادی فرآیند سیاسی- اجتماعی توسعه و تاریخی بودن رابطه در داخل و توسعه مقارن با وابستگی را پذیرفتند. این اصلاحات ذیل مطالعات وابستگی جدید مطرح شدند (همان، ۲۵۰). دیدگاه دیگر درخصوص توسعه رویکرد نظام جهانی است که متأثر از مکتب وابستگی و مکتب فرانسوی گشتالت است و به بررسی کلیت نظام و نیز روندهای بلندمدت می‌پردازد و اقتصاد جهانی را به عنوان نظام تاریخی متشكل از سه لایه مرکز، نیمه پیرامون و پیرامون بررسی می‌کند و در اوخر دهه ۱۹۷۰ به بازنگری در مفروضات خود پرداختند و سطح ملی و تحلیل‌های طبقاتی را به کار خود اضافه کردند این روایت اصلاح شده از رویکرد نظام جهانی با عنوان مطالعات ملی در دیدگاه نظام جهانی مطرح شده است (همان، ۲۵۱-۲۵۰).

طبق گزارش توسعه ملل متحد^۲ (۱۹۹۰)، سال ۱۹۹۰ به بعد شاهد رویکرد نرم‌تری در حوزه توسعه هستیم به گونه‌ای که توسعه انسانی سازمان ملل متحد توسعه را فرآیند گسترش دامنه انتخاب‌های افراد می‌داند. این نگاه جدید کمتر بر رشد به معنای کمی توسعه و بیشتر بر ابعاد کیفی آن تمرکز داشتند و نوعی زاویه گرفتن از دیدگاه مکانیکی توسعه در این رویکرد دیده می‌شود.

¹ Parsons

² Human Development Report

آمارتیاسن^۱ (۱۹۸۳) توسعه را فرآیند گسترش توانمندی‌های افراد می‌داند و چون رابطه بین و استحقاق‌های افراد نسبت به کالاهای و توانمندی آنان را مبتنی بر رابطه کارکردی می‌داند، پس توسعه به معنای گسترش استحقاق‌های افراد است. سن و آنand^۲ (۱۹۹۴)، بر لروم توجه به حقوق اقلیت‌ها، گروه‌های استثمارشده^۳، زنان و نسل‌های آینده تأکید کردند. سن، راه رسیدن به توسعه را از طریق آزادی می‌داند که شامل آزادی‌های سیاسی، امکانات و تسهیلات اقتصادی، فرصت‌های اجتماعی، تضمین شفافیت و نظام‌های حمایتی است. این نوع آزادی به پیشرفت قابلیت‌های فردی کمک می‌کند. دستیابی به توسعه به آزادی فعالانه مردم وابسته است (ازکیا، ۱۳۹۲: ۱۸-۲۲). در این گذارهای پارادایمی شاهد توجه بیشتر به عاملیت انسانی و فرهنگ و رویکرد نرم توسعه هستیم. اینگلھارت و ولزل^۴ (۲۰۰۵)، با رویکردی فرهنگ محور بر ارزش‌های ابراز وجود تأکید دارند و این ارزش‌های ابراز وجود، توسعه را با نهادهای دمکراتیک پیوند می‌دهند. اجرای سیاست‌های توسعه در کنار شهرگرایی و رشد فزاینده جمعیت آلودگی‌هایی را در زمینه محیط زیست به وجود آورد که باعث تغییرات آب و هوایی تخریب جنگل‌ها و ... غیره شد (همان، ۲۶). ویلز^۵ (۲۰۰۵)، با تأکید بر اهمیت کشف راهحل‌های ممکن برای باز تعریف توسعه و ارتباط آن با محیط زیست تلاش کرند و تخریب محیط زیست را باعث محدود کردن رشد می‌دانند. وی با استناد به گزارشات کمیسیون جهانی محیط زیست و توسعه، تعریف توسعه از نظر آن سازمان را یادآور می‌شوند "توسعه پایدار را به معنای برآورده کردن نیازهای نسل حاضر بدون کاهش توانایی‌های نسل آینده می‌دانند". هرکدام از مکاتب و پارادایم‌ها در تبیین توسعه در جهان سوم ناکارامدی‌هایی را داشتند و این باعث شد تا جرح و تعدیل در این آراء به طرح رویکردهای متناسب‌تری با توسعه جهان سوم منجر شود. براساس این رویکردهای جدید جایگاه انسان از ایزه صرف توسعه به سوژه و فاعل توسعه ارتقاء یافت و برنامه‌ها به گونه‌ای پیش رفتند که در مطالعات توسعه نوع نگاه به انسان به عنوان عاملی خودآگاه دچار تحول شد و مفاهیم جدیدی نظری سرمایه انسانی و اجتماعی وارد حوزه توسعه شدند (ناریان و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۸). توسعه به مثابه اتخاذ راهبردی برای زندگی بهتر امری زمان‌مند و مکان‌مند است و این زمان‌مندی و مکان‌مندی به این معنی است که خواست توسعه و امکان توسعه در گروهستی این مردمان فقیر است و افراد به فراخور درک واقع بینانه خود از شرایط موجود حداقلی از امکانات را طلب می‌کنند که آن را با امکانات و توانایی‌های خود همساز نموده و توسعه ویژه خود را

¹ Amartya Sen

² Sen and Anand

³ Exploited Classes

⁴ Inglehart and Welzel

⁵ Willis

بیافرینند (همان، ۱۹). برگر^۱ و همکاران در کتاب ذهن بی‌خانمان^۲، نوسازی و آگاهی به ذکر ناخشنودی‌های مدرنیته می‌پردازند که از طریق عقلانیتی که ذاتی فرآیند مدرنیته است با نظرات و محدودیت و محرومیت باعث کنش‌های شدید روانی می‌شوند و فرد مداوم با مشکل فراوانی فرصت انتخاب روبرو می‌شود و ناخشنودی‌های ناشی از گسترش دیوان‌سالاری هم به این نارضایتی دامن می‌زنند و دین هم کار ویژه دادباوری خود را از دست می‌دهد و ذهن انسان بی‌خانمان می‌شود. اگر چه مدرنیته تحولاتی را داشته است ولی تنهایی، شکنندگی و فناپذیری بشر را تغییر نداده است. آنچه مدرنیته انجام داده است، تضعیف اساسی تعاریف واقعیت است (برگر و همکاران، ۱۳۹۴: ۳۳-۲۵). جامعه‌شناسی شناخت^۳ با کاربست رهیافت جامعه‌شناسی پدیدارشناسی می‌تواند از طریق موضوع خود که آگاهی زندگی روزمره است به عنوان شیوه‌ای که مردم در زندگی روزمره خود واقعیت را برساخت می‌کنند، استفاده کند (همان، ۱۰). لذا با توجه به ناکارامدی‌های رویکردهای مختلف توسعه در خصوص توسعه شهر باشت از توابع استان کهگیلویه و بویراحمد از رهیافت جامعه‌شناسی پدیدارشناسی استفاده می‌کنیم تا نحوه برساخت و بازنمایی واقعیت توسعه را از طریق درک تجربه زیسته مردم آن منطقه درک کنیم. پدیدارشناسی به دو تصویر از انسان اشاره دارد. یکی تصویر علمی و دیگری تصویر واقعی که همان زندگی واقعی انسان‌ها است. تصویر علمی به‌واسطه دانش به وجود می‌آید. در پدیدارشناسی چند مفهوم اهمیت دارد. یکی مسئله معنی است. معنی حاصل نگریستن و تعمق آگاهانه فرد به تجربیات خودش است. مفاهیم دیگر تجربه، رفتار و عمل است. مثلاً احساس درد و شادی یک تجربه است و ما آن را رفتار نمی‌نامیم. مقاومت در برابر آن و یا تسليیم شدن در برابر آن همگی رفتارهای ما هستند. به این ترتیب در رفتارهای ما نوعی معنای آگاهانه نهفته است و می‌توان آن را تجربه معنابخش دانست. معنای عمل، عینی و معنای رفتار ذهنی است. پدیدارشناسی می‌خواهد در تقابل با ایده تخصصی قرار گیرد و قاطعیت لازم در قانونمندی‌ها را متزلزل بسازد (لطیفی، ۱۳۸۴). در این مقاله به نحوه برساخت و بازنمایی ساختارهای معنایی توسعه می‌پردازیم. موران^۴ (۲۰۰۱)، هوسرل^۵ برساخت را طریقی می‌داند که در آن ذهنیت، کارکرد خود را در معناده‌ی یا معنابخشی انسجام می‌دهد. هوسرل در تأملات دکارتی از عین جدیدی سخن می‌گوید. یعنی در کنش گرد هم آوردن، من با یک مجموعه روبرو می‌شوم. هایدگر^۶ (۱۹۹۲) تجربه‌های زیسته مانند ادارک، قضاوت، عشق، تنفر، را جنبه‌هایی از اشیاء

¹ Berger² Homeless³ Sociology Of Knowledge⁴ Moran⁵ Husserl⁶ Heidegger

نمی‌داند. این تجربه‌ها کنش هستند، یعنی رابطه نیتی^۱ هستند. کنش‌ها به آن دسته از تجربه زیسته اشاره دارند که داری خصوصیت نیتی هستند. نیتمندی، ساختار تجربه زیسته است و یک نسبت اضافی^۲ نیست. یعنی نیتمندی، ساختار تجربه زیسته است و رابطه بین شئ فیزیکی و فرآیند روانی نیست. هایدگر منتقد عینی و ذهنی ساختن نیتمندی است. اگر نیتمندی عینی^۳ یا ذهنی^۴ شود، باعث جهت‌گیری‌های ذهنی یا عینی می‌شود. موران (۲۰۰۱) با نقدي بر هوسرل می‌گويد، ادموند هوسرل نسبت آگاهی و جهان را يك رويداد اتفاقی نمی‌داند و جهان را يك اگوی برسازنده می‌داند. هایدگر در خوانش آراء هوسرل، برساخت را امکان دیده شدن سوژه‌ها در عینیت‌شان می‌داند. یعنی پیوند آگاهانه‌ای را با يك عین برقرار می‌سازیم. برخلاف سنت فلسفی دکارت که آگاهی را معطوف به تصورات می‌دانستند و ارتباطی با اشیاء بیرونی ندارد. این نوع تفکر ما را به سمت معضل خودمحوری^۵ می‌کشاند. زیرا فقط بر وجود آگاهی تأکید دارد و معطوف بودن به شیء بیرونی مهم نیست و در این دام ذهن باوری^۶ ارتباط با جهان واقعی سخت می‌شود. پدیدارشناسی با همگانی اعلام کردن ذهن و انهدام آموزه دکارتی، فیلسوفان را از معضل خودمحوری آزاد می‌کند. ذهن امری بیرونی و در گشودگی بیرون عمل و خود را آزاد می‌کند (ساکالوفسکی، ۱۳۹۵: ۴۸-۵۳). پدیدارشناسی ضمن توجه به نیتمندی آگاهی ساختارهای متفاوتی را در آن کشف و توصیف می‌کند. در حالی که در سنت دکارت و لاك صرفاً يك آگاهی ناب داریم، لذا آگاهی آشکار و تفاوت ساختاری در آن مشاهده نمی‌شود. ولی در پدیدارشناسی گونه‌های متفاوتی از نیتمندی داریم که با عین‌های مختلف هم پیوند هستند. دسته‌بندی و متمایز کردن این نیتمندی‌ها و نیز انواع خاص عین‌هایی که هم پیوند آنها هستند، توسط گونه‌ای خاص از فلسفه صورت می‌گیرد که پدیدارشناسی است. چنین توصیفاتی به ما کمک می‌کند تا شناخت انسان را تمام اشکال دریابیم (همان، ۵۶-۵۴). چارچوب نظری جامعه‌شناسی شناخت کاربست پدیدارشناسی در جامعه‌شناسی معاصر است. موضوع تحلیل جامعه‌شناسی شناخت، آگاهی زندگی روزمره یعنی آگاهی مردم عادی در مواجهه با زندگی معمولی است. این آگاهی رشته‌ای از معانی است که فرد با دیگران در آن سهیم است و یک زیست جهان اجتماعی^۷ را می‌سازد. این آگاهی نسبتی با اندیشه‌های فلسفی نظری و ساختهای عالمانه معنا ندارد. نوعی آگاهی پیشانظری است و

¹ Intentional Relation

² Supplementary Relation

³ Objetivizing

⁴ Subjectivising

⁵ Egocentric Predicament

⁶ Subjectivism

⁷ Social Life World

به فرد مجال می‌دهد تا راه خود را در زندگی روزمره از میان رویدادهای معمولی پیداکند (برگر و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۰). پروپلماتیک اساسی درخصوص وضعیت توسعه در شهرستان باشت گسترش فزاینده حوزه عقلانیت معطوف به هدف، چند پارگی نهفته در زندگی مدرن، سپری کردن بخش عمده زندگی در میان افراد بیگانه، تکثر زیست جهان و مشکل معنادار ساختن همه چیز زیر یک چتر واحد و افول جایگاه دین به عنوان یک پناهگاه معنایی و درنهایت با عاریت از آراء برگر وضعیتی است که می‌توان آن را بی‌خانمانی ذهن نامید. با این رویکرد پدیدارشناسی توسعه را در این منطقه با ارائه قرائتی سوژه محور بررسی می‌کنیم تا به مدلی بدیل یا آلتراتیوی برای توسعه منطقه دست بیاییم. با تأکید برداش روزمره مردم عادی به ساخت عالیانه معنا دست پیدا کنیم و با طرح مفاهیم توسعه توسط مردمان عادی آن منطقه به ابداع مفاهیمی از آن خود بررسیم که با بوم و جغرافیای آن منطقه هم خوانی داشته باشد و اینکه چگونه با عقلانیت کارکردی^۱ به ترسیم نقشه جامعه^۲ بررسیم. ماکسول^۳ (۱۹۹۲)، به لحاظ روش‌شناسی، پدیدارشناسی ذیل پارادایم تفسیرگرایی قرار می‌گیرد و ماهیت^۴ اکتشافی با هدف فراهم‌آوردن عمق و جزئیات کنش از نگاه آزمودنی‌ها است که موضوعات بحث‌برانگیز پیچیده را به بینش‌های معنادار تجهیز می‌کند. برای بازنمایی ساختارهای معنایی توسعه و این که توسعه چگونه توسط مردم شهرستان باشت و رسته‌های تابعه تجربه و معنا می‌شود مصاحبه تکنیک مناسبی است. منصوریان مهم‌ترین ابزار گردآوری داده در روش پدیدارشناسی را مصاحبه بدون ساختار یا نیمه‌ساخت یافته می‌داند. مصاحبه‌ای مفصل و صمیمانه که نمونه مورد مطالعه بتواند آزادانه سخن بگوید و آنچه را در ذهن دارد بیان کند. مصاحبه با پرسش‌های باز و بدون جهت‌گیری که بتواند بیانگر ذهنیت و تجربه آنها باشد. عمق مصاحبه پدیدارشناسی بیشتر از مصاحبه در سایر روش‌ها است. زیرا محقق می‌کوشد به ذات پدیده مورد بررسی نزدیک شود (منصوریان، ۱۳۹۴). با تکنیک مصاحبه با ۱۲ نفر از افرادی که پدیده مورد بررسی را به طور مشترک تجربه کرده‌اند به اشباع نظری رسیدیم. طبق توصیه کرسول^۴ (۲۰۰۷) برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از روش هفت مرحله‌ای کلایزی استفاده کردیم. ابتدا توصیفات مشارکت‌جویان را به عنوان پروتکل با دقیق مطالعه و سپس جملات مهم را استخراج می‌کنیم (کرسول، ۱۳۹۱: ۱۹۲) با فهرست کردن نحوه تجربه کردن موضوع توسط مشارکت‌جویان به افق‌سازی داده‌ها می‌پردازیم و این اظهارات مهم را در قالب واحدهای اطلاعاتی بزرگتر به نام واحدهای معنایی دسته‌بندی می‌کنیم. آنچه مشارکت‌جویان تجربه کرده‌اند را توصیف و به آن توصیف زمینه‌ای و نحوه تجربه کردن آنها را

¹ Functional Rationality² Map of Society³ Maxwell⁴ Creswell

توصیف و به آن توصیف ساختاری می‌گوییم. درنهایت با ترکیب توصیفات ساختاری و زمینه‌ای به ذات تجربه زیسته می‌رسیم (همان، ۱۹۹۴). مایلز و هوبمن^۱ (۱۹۹۴) از بین استراتژی‌های نمونه‌گیری در پویش کیفی از نمونه‌گیری معیار استفاده کردند. مایلز و هوبمن نمونه‌گیری معیار را برای همه موردهایی که معیار خاصی را دارا هستند تضمین‌کننده کیفیت می‌دانند. زیرا همه مشارکت‌جویان باید پدیده مورد مطالعه را بررسی کرده باشند. با ۱۲ نفر از مشارکت‌جویان مصاحبه شد تا تجربه زیسته خود را در خصوص پدیده توسعه بیان کنند. ابتدا تجربه شخصی خود را از پدیده مورد مطالعه کنار گذاشتیم. این تلاش برای کنار گذاشتن تجربه شخصی پژوهشگر با این نیت بوده است که ایده‌ها و پیش فرض‌های پیشین متعارف را کنار بگذاریم. برای بازسازی تفسیری و شناخت و فهم مردم شهر باشت از پدیده توسعه، می‌خواهیم بینیم که سوزه‌های مورد بررسی چه معانی را به دنیای اجتماعی و واقعیت برساخته شده می‌دهند. در گام اول عقاید التفافی و فرضیات ذهنی در مورد توسعه و توسعه‌نیافتگی شهر باشت که شامل بافت سنتی با تولید کشاورزی و دامداری، روابط قومی و طایفه‌ای، عدم آینده‌نگری، همبستگی با طوایف اثرگذار، دوری از پایتخت و قناعت بود را در ذهن خود اپوخر نموده تا تأثیر آن قرار نگیرد. با مطالعه توصیف‌های ارائه شده توسط شرکت‌کنندگان که پروتکل‌های ما را تشکیل می‌دهند، عبارات و جملاتی را که به‌طور مستقیم به توسعه مربوط است. با عنوان جملات مهم استخراج و افق فکری مشارکت‌کنندگان را طی فرآیندی که به آن افق‌سازی می‌گویند مشخص نمودیم. معانی بهدست‌آمده را در خوش‌های از تم‌ها قرار دادیم اینها خوش‌های معنایی ما را شکل می‌دهند. در مجموع به ۱۵ درون‌ماهه اصلی رسیدیم. درون‌ماهه‌ای فرعی دسترسی به منافع سنت با تعاون، تبعیت مدرنیته از پایگاه اجتماعی در ایجاد فقر و رفاه، فقر ناشی از ناتوانی فرد در نوسازی، توزیع عادلانه‌تر قدرت ناشی از نوسازی، عمومی‌شدن منفعت بهدلیل تقسیم کار، بهره‌مندی با نفوذ و تحصیلات و مدارک بالا به شکل‌گیری درون‌ماهه اصلی عمومی‌تر شدن دسترسی به منافع مدرنیته با تقسیم کار منتهی شد. درون‌ماهه‌ای فرعی رفع نیازهای اولیه، اقرار همگانی به احساس خوشایندی، تغییرات فیزیکی مثبت ملموس، تعریف متفاوت توسعه بهدلیل اقلیم، تعریف توسعه به عنوان اشتغال، توسعه به معنای خروج از بن‌بست اقتصادی و گسترش ارتباطات، تفاوت معنای فقر در ذهن مردم شهر و روستا منجر به شکل‌گیری درون‌ماهه اصلی ذهنیت رفاهی بودن معنای توسعه منتهی شد. درون‌ماهه‌ای فرعی ضرورت سالم بودن دیوان‌سالاران، اهمیت وظیفه‌شناسی بورکرات‌ها، عدم شایسته‌سالاری، سالم‌نبوذ بورکراسی، رابطه‌گرایی، عدم احساس مسئولیت مدیران، تصمیم‌گیری متمنکز، ضعف روش پرسش مسئولین درون‌ماهه اصلی کارکرد نامطلوب دیوان‌سالاری را شکل دادند. تجربه مطلوب

^۱ Miles and Huberman

جهان زیست متکثر، کسب اطلاعات از حوزه‌های متکثر، کنترل آشفتگی با تقسیم کار، پتانسیل‌های حمایت سنتی مانند خانواده، تجهیز با منطقه‌های چندگانه، تحمل تکثر جهت منافع، انسجام با هنر و جوهره، سختی اولیه تجربه تکثر، بازشدن ذهن، انسجام ذهن با تجربه و مطالعه، مشکل و امکان دوگانه حوزه‌های متکثر، پراکندگی عمیق ذهنی درون‌ماهیه اصلی استفاده پیشینه شناختی به عنوان ذخیره دانش را شکل می‌دهند. درون‌ماهیه‌های لازم و ملزم بودن دانش کارآفرینان و سیاسیون، کارآفرینان مجری سیاسیون، ارجحیت مهندسین عمل‌گرا بر سیاسیون شعاری، اثرباری سیاسیون به‌دلیل نیازمندی مردم، درون‌ماهیه اصلی انطباق آسان‌تر دیوان‌سالاری با ساختار سنتی را شکل دادند. درون‌ماهیه‌های تلاش مضاعف در عرصه تولید کالا و خدمات، استقلال با تولید بیشتر و مصرف کمتر، ایجاد رفاه با صنعت و کارآفرینی، ترکیب مدیریت و اندیشه به عنوان پشتونه سرمایه، تردید در نتیجه بخشی مدل توسعه صنعتی، توجه به مشاغل کوچک، توسعه گردشگری، تعامل افراد با نفوذ، انتخاب نقطه نظرات خلاق توسعه، ضرورت پیگیری مکانیزاسیون، کشف راه کارهای استفاده از مدرنیته، تقویت کشاورزی گلخانه‌ای، صنعتی کردن دامداری، تعامل مردم و ریش سفیدی مؤثرتر از قانون، درون‌ماهیه‌ای اصلی عقلانیت کارکردی را شکل دادند. درون‌ماهیه‌های فرعی آگاهی ناشی از رسانه، معنای متفاوت توسعه در سطح آگاهی شهر و روستا، زیست شهری به مثابه امر فرهنگی، آگاهی خاص منطقه‌ای، آگاهی عرفی با دامنه و برد محدود، تأثیر دیوان‌سالاران بر آگاهی به‌دلیل کوچک‌بودن محیط، تأثیر ارتباطات بر آگاهی، تکنولوژی عامل آگاهی و آزادی، درون‌ماهیه‌های اصلی آگاهی خاص منطقه‌ای با دامنه و برد محدود را شکل می‌دهند. درون‌ماهیه‌های فرعی بی‌همیتی مقوله زمان به‌دلیل فصلی‌بودن کار، تلف شدن زمان با گفتگو در مناسبات جمعی، تمایز معنای زمان در سنت و مدرنیته، نظم در زمان‌مندی سنت و بی‌نظمی در زمان‌مندی مدرن، بی‌همیتی زمان به‌دلیل ساختار سنتی فربه، بی‌همیتی زمان به‌دلیل نبود منابع، اتلاف زمان به‌دلیل مناسبات جمعی، درون‌ماهیه‌های بی‌همیتی زمان را شکل دادند. درون‌ماهیه‌های فرعی انتظار قهرمان برای حل مسئله عدم توسعه، سنت‌های عشیره‌ای و طایفه‌ای، ارجحیت سیاست و بوروکراسی بر کارآفرینی به‌دلیل زمینه و بافت منطقه، قابلیت فیزیکی غیرصنعتی منطقه، جغرافیای ذاتی کشاورزی و دامداری منطقه، عادت‌های ضدتوسعه، تنگ‌نظری، توان مالی ضعیف نهادهای منطقه، واپستگی روح و فکر به مکان محدود، ارجحیت منافع فعلی بر آتی، عدم امنیت، رقابت با آشنایان و همراهی با غریبه، توسعه کشاورزی به نفع ملاکان زمین‌دار، عدم توسعه به‌دلیل جمعیت کم منطقه درون‌ماهیه اصلی نهادهای سنتی محدود‌کننده توسعه را شکل می‌دهند. وضعیت نامطلوب خانواده‌های فقیر، فقر به معنای نداشتن درآمد، برجسته بودن بعد غیرمادی فقر، وضعیت خوب بهداشت و تغذیه در شهر، ضعف ابعاد زیبایی شناختی درون‌ماهیه اصلی تعریف رفاه مادی در سطح آگاهی کنش‌گران را شکل

می‌دهد. درون‌مايه‌های فرعی کشاورزی در حومه شهر و دامپروری در روستا، تمایز دامپروری و دامداری، کشاورزی در حال مکانیزه، تضعیف شرکت‌های تعاقنی، روستاییان ساده و محروم، مصرف‌گرایی شهری، نیازهای اولیه روستایی، امکانات شهری بیشتر از روستا، عمرانی بودن نیاز روستا، تأثیر خشکسالی بر اقتصاد سنتی، نداشتن امنیت شغلی حکایت از وضعیتی دارد که درون‌مايه اصلی اقتصاد سنتی را نشان می‌دهد. درون‌مايه‌های فرعی احساس امنیت در برخورد با بوروکرات‌ها آشنا، خاطرات مشترک با بوروکرات‌های آشنا، گمنامی سپر حفاظتی در شهر، درون‌مايه اصلی تجربه اجتماعی ناخوشایند گمنامی را شکل می‌دهند. درون‌مايه‌های فرعی پذیرش توسعه جهانی، توسعه بومی با تجربه جهانی، پذیرش توسعه با مدل سنتی، عمرانی بودن توسعه، ضرورت توسعه صنعتی، ضرورت الگوبرداری از سایر شهرها، توسعه از طریق کشاورزی، درون‌مايه اصلی فقدان مدل واحد ذهنی توسعه را شکل می‌دهند. درون‌مايه‌های فرعی زوال عاطفة، پیشرفت فیزیکی مساجد و بحران دینی بین جوانان، مثبت بودن ذات نوسازی، تأثیر اولیه مخرب نوسازی، درون‌مايه اصلی زوال عاطفة را نشان می‌دهد. درون‌مايه‌های فرعی شکل‌گیری ذهنیت تحت تأثیر ارتباطات، ذهنیت جمعی غیر فردگرا، تأثیر تکنولوژی برآگاهی، کاربردی شدن لوازم مدرنیته توسط سنتی‌ها، مفید دانستن تکنولوژی، نبود تفکر نوسازی ستیزی، ضرورت ارتباطات، رسانه، فناوری، پذیرش ذات مثبت و تبعات دوگانه نوسازی، درون‌مايه اصلی پذیرش نوسازی را شکل می‌دهند. در یک توصیف زمینه‌ای آنچه که مشارکت‌جویان مطالعه در منطقه باشت تجربه کرده‌اند، حکایت از توسعه‌نیافتنگی است که از عدم آبادانی و طرح‌های ضعیف عمرانی حکایت دارد و توسط برنامه‌ریزی‌های دولتی‌ها محقق شده است و این روش باعث ایجاد اشتغال و رفع بیکاری و بهبود وضعیت معیشت نمی‌شود. یکی از مشارکت‌جویان می‌گوید؛ این وضعیت شبیه این است که به ما کفش طلا بدنه‌ند تا با آن راه برویم ولی در عین حال بدترین وضعیت امرار معاش را داشته باشیم. این گزاره نوعی نقد رویکرد طرح‌های عمرانی مبتنی بر رویکرد نوسازی است. مشارکت‌جوی دیگری تجربه خود را درخصوص نحوه بازدید و ارزیابی کارشناسان بین‌گونه بیان می‌کند؛ مسئولین در بازدید از روستاهای کاهلی می‌کنند و نیازهای مردم را دقیق نمی‌دانند. اصلاً روش پرسش را نمی‌دانند. این مسئله نشان‌دهنده فقدان ارزیابی مشارکت‌کننده روستایی است. مردم منطقه باشت توان خود را در بازگو کردن واقعیت‌های زندگی و شرایط خود نمی‌توانند بهبود ببخشند تا زمانی که ارزیابی و برنامه‌ریزی توسط خود مردم منطقه صورت پذیرد. علاوه بر اظهارات معنی‌دار کنش‌گران به عنوان بر ساخت درجه یک رهیافت‌ها و روش‌های تحقیق کیفی در توسعه روستایی با معکوس‌سازی جریان یادگیری از روستاییان به کارشناسان بیرونی تأکید بر روش ارزیابی مشارکت‌کننده روستایی دارند (از کیا: ۱۳۹۲، ۵۶). تحت تأثیر مدرنیته بهمندی افراد از منافع اقتصادی دگرگونی‌هایی داشته است. یکی از مشارکت‌جویان نگرانی

خود را از فقدان تعاون و حسن نیتهای گذشته بیان و عنوان نمودند افرادی که امروزه فاقد موقعیت هستند، به دلیل اینکه تعاون از بین رفته است همیشه وضعیت نامطلوبی خواهد داشت. با تجربه جهان زیست‌های متکثر نوعی آشفتگی برای مردم منطقه باشت پدیدار شده است و نسخه‌های متعددی از ابتکار عمل برای مدیریت آشفتگی ناشی از نوسازی در ساختار ذهنی مردم منطقه شکل گرفته است که سعی می‌کنند از طریق آموزش، حمایت خانواده، جوهره و هنر و تحمل وضعیت به آشفتگی‌های خود سامان ببخشند. یکی از مشارکت‌جویان داشتن جوهره فردی را به عنوان راهکاری جهت سامان بخشی به این وضعیت پروبلماتیک مطرح کردند. مردم این منطقه با نوعی عقلانیت کارکردی سعی می‌کنند راه خود را در زندگی معمولی پیدا کنند. اگرچه یک مدل واحد ذهنی در ساحت اندیشه کنش‌گران بومی وجود نداشت، ولی برای برونو رفت از وضعیت موجود، راهکارهای صنعتی شدن، تأکید بر مکانیزاسیون و کشاورزی، سنتی ماندن، جهانی شدن، الگوبرداری از دیگر کشورها انواعی از عقلانیت کارکردی کنش‌گران بومی است. هیچ‌کدام از کنش‌گران در طرح‌های تفسیری خود مدافعانه نوسازی و رد کامل نوسازی نیستند. در ساحت آگاهی خود، حامل مقاومت فرهنگی پست مدرنیستی در برابر نوسازی نبودند و ضمن ماندن در مدرنیته طالب اصلاح آثار زیان‌بار آن هستند. در یک توصیف ساختاری به نحوه‌ای که کنش‌گران پدیده را در محیط و بستر شهرستان باشت تجربه کرده‌اند، منطقه باشت از توابع استان کهگیلویه و بویراحمد و دارای بافت سنتی و با اقتصاد مبتنی بر کشاورزی و دامداری و حضور طوایف اثربازار در معادلات منطقه‌ای است. نالمنی از دوران گذشته باعث شد نوعی زیست جمعی و شکل بگیرد و این ناشی از محیط و زمینه بوده است که حرکت به سمت زندگی فردی و انباست سرمایه کند شود. منطقه بدلحاظ جغرافیایی در یک شاهراه و مسیر اصلی قرار نگرفته است و این بن‌بست جغرافیایی از گذشته دور مانع تعامل و تبادل گسترشده‌تر شده است. این منطقه همیشه در معرض خشکسالی قرار دارد و بهویژه در روستاهای مشکل آب وجود دارد. یکی از مشارکت‌جویان دلیل توسعه‌نیافتگی را بسته بودن محیط و کوچک بودن و به تبع آن ذهنیت ضعیف در مورد توسعه می‌دانند. یکی از مشارکت‌جویان می‌گوید از گذشته‌های دور تاکنون زیست اقتصادی براساس کشاورزی و دامداری بوده است. بنابراین هنوز ذهنیت صنعتی شدن شکل نگرفته است. محیط و بستر کنش‌گرانی قدرت، در مقایسه با گذشته با بازیگران بیشتری مواجه شده است. یکی از مشارکت‌جویان می‌گوید با ورود ادارات تعداد مراکز تصمیم‌گیری و مدیریتی بیشتر و نوعی تقسیم قدرت داریم و این با سازمان سیاسی خانه‌خانی قبل از انقلاب متفاوت‌تر و عادل‌تر است. فقدان زیرساخت‌های اقتصادی در منطقه باعث اثربازاری بیشتر سیاسی‌های بر کارآفرینان و حتی حیات کارآفرینان و پیمانکاران مديون افراد سیاسی است. تعاریف واقعیت توسعه به عنوان معانی مورد اشتراک در زمینه و بستر خاص شهرستان باشت

با توصیفات منظم از مجموعه‌های خاص آگاهی ساختاری و زمینه‌ای، ذات توسعه را به صورت از هم گسیختگی ذهن و عین بازنمایی می‌کنند.

نتیجه‌گیری

این مقاله با چارچوب ارزیابی جامعه‌شناسی شناخت و کاربست پدیدارشناسی در جامعه‌شناسی توسعه به آگاهی زندگی روزمره یعنی آگاهی مردم عادی شهرستان باشت در مواجهه با زندگی معمولی پرداخته است. تعاریف توسعه و معانی مورد اشتراک در جهان زیست اجتماعی آنان به عنوان یک آگاهی ماقبل نظری بررسی گردید. رویکرد پدیدارشناسی به عنوان روشی جسورانه در فلسفه‌ورزی مروج مواجهه با تجربه زنده انضمای است. واقعیت توسعه در شهرستان باشت از منظر هستی‌شناختی، برساخت کنش‌گران است. معرفت توسعه، محصول تعامل مستمر محقق و کنش‌گران اجتماعی است. با روش‌شناسی پدیدارشناسی در حوزه مطالعه توسعه شهرستان باشت زمینه‌ای برای بازخوانی و به عرصه کشاندن نظریه‌ها و الگوهای متکثر توسعه فراهم گردید. برای فهم پدیده توسعه در این منطقه نگاهی تاریخی و بینشی نیتمندانه با تأکید بر ارزش‌ها و اقتضایات زمانی-مکانی و محلی و بازنده‌ی شرایط این شهرستان داشته‌ایم. با نگاه کنش‌گران محلی به رهیافتی بوم‌اندیش رسیدیم. دربافت سنتی این شهرستان الگوی روابط اجتماعی براساس مناسبات طایفه‌ای و فامیلی قوام یافته است. الگوی مسلط اقتصاد مبتنی برداماری و کشاورزی است و همچنان الگوهای فرهنگی سنتی الگوهای رفتاری غالب است و هرگونه آگاهی تحت تأثیر این ساختارها توجیه‌پذیر است. با ورود مؤلفه‌های نوسازی و حامل‌های آن اعم از بورکراسی و اقتصاد فناورانه و شهرنشینی و رسانه‌ها شاهد تکانه‌هایی درسطح آگاهی کنش‌گران هستیم. رابطه دیالکتیکی بین داده‌های عینی این منطقه و معانی ذهنی کنش‌گران آن، نوع خاصی از ساختار معنایی را بازمایی می‌کند. با ورود مؤلفه‌های نوسازی شاهد غیر اینهمانی ذهن و عین در این منطقه هستیم. بوروکراسی به نسبت اقتصاد فناورانه قرابت بیشتری با ساختارهای سنتی این منطقه دارد. ذهنیت آنان با اقتصاد کشاورزی مدرن آشناست. ولی بهدلیل نبود زیرساخت، کشاورزی غیرمکانیزه و به جای دامپروری، دامداری سنتی الگوی غالب است و توسعه را عمدتاً مادی و رفاهی می‌دانند. ذات نوسازی را مثبت ولی پیامدهایی شبیه زوال عاطفه و وجودان را منفی می‌دانند. بنابراین در برابر مؤلفه‌های نوسازی مقاومت سنتی از نوع نوسازی ستیزی و مقاومت فرهنگی از نوع نوسازی زدایی مشاهده نمی‌گردد. بلکه ضمن حراست از الگوهای سنتی، دنبال اصلاح ناخرسنی‌ها از طریق عقلانیت کارکرده استند. تلاش مضاعف در عرصه تولید، تولید بیشتر و مصرف کمتر، ترکیب مدیریت و اندیشه، تعامل مردم و با ریش سفیدان محلی و انسجام بخشیدن به ذهن بی‌خانمان از طریق تحمل ناخرسنی، برنامه‌ریزی برای تقسیم کار، حمایت خانواده، استفاده از منطق چندگانه برای کنترل آشفتگی، افزایش مطالعه نمونه‌ای از عقلانیت کارکرده در ساحت آگاهی روزمره کنش‌گران به عنوان رشته معانی مشترک در یک زیست جهان اجتماعی است تا راه

خود را در زندگی روزمره و معمولی پیدا کنند. از منظر مدل‌سازی و الگوسازی در جهان زیست مشترک کنش‌گران شاهد پدیداری عدم وحدت در طرح الگوی توسعه هستیم. الگوهای ذهنی متناقض و پراکنده سنتی ماندن، صنعتی شدن، جهانی شدن، توسعه کشاورزی، تقلید از دیگر کشورها در ساحت آگاهی کنش‌گران حکایت از مدل‌های ذهنی و پراکنده و نداشتن یک الگوی ذهنی سامان‌بخش در ساحت آگاهی آنان است.

منابع

۱. احمدی، بابک (۱۳۸۲). هایدگر و پرسش بنیادین، چاپ دوم، تهران.
۲. ازکیا، مصطفی؛ احمدرش، رشید و پارتازیان، کامبیز (۱۳۹۶). روش‌های تحقیق کیفی از نظریه تا عمل، انتشارات کیهان، تهران.
۳. ازکیا، مصطفی؛ زارع، عادل و ایمانی، علی (۱۳۹۴). رهیافت‌ها و روش‌های تحقیق کیفی در توسعه روستایی، تهران، نشر نی.
۴. ایمان، محمدتقی (۱۳۹۱). فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۵. برگر، پیتر؛ برگر، بریجیت و کلنر هانسفرید (۱۳۹۴). ذهن بی خانمان، ترجمه محمد ساوجی، تهران، نشر نی.
۶. تودارو، مایکل (۱۳۹۶). توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی، انتشارات سازمان برنامه و بودجه، تهران.
۷. روزبهان، محمود (۱۳۹۴). مبانی توسعه اقتصادی، تهران، انتشارات کتاب مهربان.
۸. ساکالوفسکی، رابت (۱۳۹۵). درآمدی بر پدیدارشناسی، ترجمه محمدرضا قربانی، تهران، انتشارات گام نو.
۹. سن، آمارتیا (۱۳۸۲). توسعه به مثابه آزادی، ترجمه وحید محمودی، تهران، انتشارات دانشکده مدیریت دانشگاه تهران.
۱۰. سو، آلوین (۱۳۹۲). تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود حبیبی مظاہری، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۱. کرسول، جان (۱۳۹۴). پویش کیفی و طرح پژوهش، ترجمه حسن دانایی فرد و حسین کاظمی، تهران، انتشارات صفار.
۱۲. لطیفی، غلامرضا (۱۳۸۴). "هرمنوتیک از دیدگاه‌های دیگر در شهرسازی"، فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، شماره ۳۰.
۱۳. محمدپور، احمد (۱۳۸۸). "نمونه‌گیری در تحقیقات کیفی: سخن‌ها و روش‌ها"، دانشگاه شهید چمران، مجله علوم تربیتی، دوره ۵، شماره ۴، صص ۴۸-۵۶.
۱۴. منصوریان، یزدان (۱۳۹۴). "پدیدارشناسی بیرون از مرزهای فلسفه"، ماهنامه اطلاعات حکمت و معرفت، سال دهم، شماره ۶، پیاپی ۱۱۳، صص ۵-۱۱.

۱۵. میردال، گونار (۱۳۶۶). درام آسیایی: پژوهشی درباره فقر ملت‌ها، ترجمه منوچهر امیری، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۱۶. ناریان، دیپا؛ چمبرز، رابرت؛ شاه، میراک و پتش، پتی (۱۳۹۰). فریاد برای تغییر، ترجمه مطفی از کیا و جمال رحمتی‌پور، تهران، انتشارات کیهان.
۱۷. هتنه، بیورن (۱۳۹۶). توسعه چیست؟، ترجمه محمود شوشتاری، تهران، نشر دنیای نو.
18. Anand, Sudhir; sen, Amartya (1994). Sustainable Human Development: Concepts and Priorities, UNDP.
19. Heidegger, Martin (1982). Basic Problem of Phenomenology, Tranc., Hofstadter, Bloomington: Indiana University
20. Heidegger, Martin (1992). History of Concept of Time, Tranc., T.Kisiel, Bloomington: Indiana University.
21. Holloway, I & Wheeler, S (2010). Qualitative research in nursing and healthcare. 3th edition, West Sussex: willey-Blackwell.
22. Human Development Report, 1990, page10
23. Human Development Report, 2009, page14
24. Inglehart, Ronald; Welzel, Christian (2005). Modernization, Cultural Change and Democracy, Cambridge University Press.
25. Maxwell, J,a (1992). "Understanding Reliability and Validity in Qualitative Research", Harvard Educational Review, 62(3), p 279.
26. Miles & Huberman (1994,P.28).Reprinted With permission from Miles,M.B.,& Huberman ,A.M.(1994).Qualitative data analysis:A Sourcbook of new methods (2nd ed.). Thousand Oaks,CA:Sage.
27. Moran, Dermot (2001). Introduction to Phenomenology; London, Routledge.
28. Sen, Amartya (1983). "Development:Which Way Now?", The Economic Jurnal, Vol 93, No 372, pp 54-55.
29. Willis, Katie (2005). Theories and Practices Of Development, Simultaneously Published in The USA and Canada by Routledge.P 158.